



## درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ آبان ۱۳۸۹

مصادف: ۲ ذی الحجه ۱۴۳۱

جلسه: ۲۹

موضوع کلی: جاعل حکم شرعی

موضوع جزئی: ۲- پیامبر اکرم (ص)

تدوین: رضا سیدآبادی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه مباحث قبلی:

نتیجه مباحث قبلی این شد که قدر متیقن از همه اقوال این است که خداوند تبارک و تعالی جاعل حکم شرعی است، چون عقل ما حکم می کند از آن جایی که خداوند خالق و مالک این عالم است هر نحو که بخواهد می تواند در این عالم تصرف کند و حکم کردن و تکلیف کردن هم در واقع تصرف در ملک و ملک خودش است و اصل اولی این است که غیر از خداوند تبارک و تعالی هیچ کس حق هیچ گونه تصرف، سرپرستی و ولایت نسبت به دیگران ندارد.

### ۲- پیامبر اکرم (ص)

اما بحث دیگری که در این قسمت مطرح است در مورد پیامبر (ص) است که آیا ایشان جاعل حکم شرعی هستند یا خیر؟ باید بگوییم اگر کسی غیر از خداوند تبارک و تعالی بخواهد یک نحوه ولایت یا تصرف یا حق جعل حکم داشته باشد این بدون اذن از ناحیه خدا و جعل این حق معنا ندارد؛ گفتیم اصل اولی این است خداوند انحصاراً جاعل حکم شرعی است حال اگر هر کسی غیر از خداوند تبارک و تعالی بخواهد این کار را انجام دهد باید به اذن و تفویض خداوند تبارک و تعالی باشد.

از ادله (آیات و روایات) استفاده می شود که خداوند این اذن را به پیامبر (ص) داده یعنی از آیات و روایات می توانیم استفاده بکنیم که خداوند تبارک و تعالی فی الجمله یک شانی و مقامی برای پیغمبر به عنوان تولی امور دین و عباد قائل شده که در آن محدوده پیغمبر حق تصرف دارد و می تواند حکم کند که از آن به تفویض تعبیر می شود.

تفویض امور دین و عباد دارای شعب مختلفی است از جمله ریاست امور دینی، ریاست جامعه اسلامی، قضاوت و از جمله مساله جعل حکم است، مراد از جعل حکم به معنای عامش می باشد که حتی ممکن است شامل منصب قضاوت هم بشود. پس ما می توانیم از این تفویض مقام و شان جعل حکم را استفاده کنیم و بگوییم پیغمبر مأذون از طرف خدا است.

### ادله:

در این رابطه مجموعه ای از آیات و روایات<sup>۱</sup> وجود دارد که به پیامبر اذن در جعل حکم داده شده؛ ما به تعدادی از آنها اشاره می کنیم. این بحث را در دو مقام مورد رسیدگی قرار می دهیم.

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱، باب سیزدهم، باب وجوب طاعته و حبه و التفویض الیه (ص) یا اصول کافی ج ۱، کتاب الحججه، باب التفویض الی رسول الله (ص) و الی الائمه (ع) فی امر الدین.

## مقام اول: آیات

آیات زیادی در قرآن وجود دارد که از آنها اذن الهی و تفویض امور دینی و غیر دینی به پیغمبر اکرم استفاده می‌شود. این آیات را می‌توان مجموعاً به چهار دسته تقسیم کرد:

### دسته اول:

آیات متعدد و کثیری است که دلالت بر لزوم اطاعت رسول خدا در کنار اطاعت خداوند می‌کند، به این مضمون آیات زیادی در قرآن وارد شده، بیشتر از پانزده بار این آیه شریفه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» تکرار شده مثلاً: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup> یا «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»<sup>۲</sup> یا «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۳</sup> یا «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»<sup>۴</sup>.

آیات دیگری نیز در این رابطه هست.<sup>۵</sup> که در بحار به قسمی از این آیات اشاره شده است. به هر حال در طائفه اول آیات تعبیر به اطاعت رسول در کنار اطاعت خداوند تبارک و تعالی ذکر شده. به عبارت دیگر وجوب اطاعت از رسول خدا از بسیاری از آیات فهمیده می‌شود و در بعضی از آیات هم نهی از معصیت الواسع شده یعنی اطاعت و معصیت رسول الله در کنار اطاعت و معصیت خداوند تبارک و تعالی و به نحو مستقل ذکر شده، این آیات نشان می‌دهد خود پیغمبر مستقل از امر و نهی خدا، امر و نهی مستقلی دارد؛ اگر پیامبر امر و نهی مستقل نداشت اطاعت و عصیان مستقل نسبت به او معنا نداشت، قبلاً به این اشاره کردیم خود خداوند تبارک و تعالی دستور داده به اطاعت از دستورات پیامبر (ص) و این امر به اطاعت پیغمبر حاکی از آن است که این اوامر و نواهی پیامبر (ص) غیر از اوامر و نواهی خداوند تبارک و تعالی است. این طور نیست که پیغمبر چیزی را گفته باشد و خداوند مطابق گفته پیغمبر یک دستوری را جعل کرده باشد؛ بلکه خداوند دستوراتی داده که از جمله دستورات خداوند اطاعت از پیغمبر است - این دستور الهی است - ولی دستور و امر و نهی پیغمبر دیگر امر و نهی الهی نیست، دیگر امر و نهی پیغمبر به عنوان امر و نهی خدا معرفی نمی‌شود؛ البته نه اینکه در تقابل با او باشد بلکه به اجازه خداوند تبارک و تعالی و اذن خداوند تبارک و تعالی این حق را داشته که امر و نهی کند.

این مورد شبیه امر به اطاعت است، کلامی از امام (ره) را نقل کردیم که فرموده بودند امر به اطاعت از دستور پدر معنایش این است که پدر می‌تواند امر کند و فرزند حق مخالفت ندارد. یعنی اطاعت مستقلی نسبت به دستور پدر است ولی دستور پدر غیر از دستور خدا است و این طور نیست که با این امر دستور پدر بشود عین دستور خدا، اینجا هم دستور پیغمبر عین

۱. آل عمران، آیه ۳۲

۲. آل عمران، آیه ۱۳۲

۳. سوره نساء، آیه ۱۳

۴. همان، آیه ۱۴

۵. همچنین: آیه ۵۹ و ۶۹ سوره نساء؛ آیه ۹۲ سوره مائده؛ آیه ۱ و ۲۰ سوره انفال؛ آیه ۷۱ سوره توبه؛ آیه ۵۲ و ۵۴ سوره نور

دستور خدا نمی‌شود و خودش مستقلاً البته با اذن و تفویض الهی این حق را دارد که حکم کند و اطاعت و عصیان مستقلاً از اطاعت و عصیان خدا دارد.

### دسته دوم:

طائفه دوم از آیات دلالت بر اولویت پیامپنسبت به مؤمنین می‌کند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»<sup>۱</sup> اینکه گفته می‌شود پیامبر نسبت به مؤمنین اولی است از مؤمنین نسبت به خودشان به این معنا است که از آن جایی که انسان نسبت به خودش اختیار دارد، انسان نسبت به اعمال خودش آزاد و مختار است، انسان می‌تواند در همه امور مربوط به خودش از اموال گرفته تا امور دیگر تصرف کند، اطلاق این آیه اقتضا می‌کند که در آن امور پیغمبر اولی است از خود مؤمنین؛ وقتی پیغمبر چنین اولییتی دارد معنایش این است که می‌تواند برای مردم امر و نهی کند و دستور دهد؛ این به معنای جواز جعل حکم است، این خودش اذن برای جعل حکم است.

### دسته سوم:

طائفه سوم ثبوت ولایت برای پیغمبر می‌کند. مثلاً این آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»<sup>۲</sup> در این آیه ولایت رسول در کنار ولایت خدا قرار گرفته، اینکه ولایت برای پیغمبر نسبت به مردم قرار داده شده یعنی اینکه اختیار انسانها به دست پیغمبر است، همانطوری که اختیار انسانها دست خداوند است. حالا این ولایت می‌تواند ولایت تکوینی باشد به اذن خدا و می‌تواند ولایت تشریحی هم باشد.

پس بالاخره وقتی ولایت ثابت شد؛ ولی و سرپرست این حق را دارد که بر مولی علیه امر و نهی کند، اقتضاء ولایت این است و الا چه دلیلی داشت رسول مکرم اسلام به عنوان ولی مردم معرفی شود.

**سوال:** دسته سوم به نوعی برگشتش به دسته دوم است یعنی دو دسته مستقل نیستند.

**استاد:** بله؛ درست است که دسته دوم هم متضمن اثبات ولایت و سرپرستی است اما حداقل یکی دلالتش مطابقی است و دیگری التزامی، اولویت به دلالت التزامی ولایت را برای پیغمبر ثابت می‌کند اما اینجا دلالتش مطابقی است، هر چند این قابلیت هست که این دو دسته را یک دسته کرد و طائفه دوم را جزئی از طائفه سوم قرار داد چون هر دو اثبات ولایت برای پیغمبر می‌کند.

### دسته چهارم:

اما طائفه چهارم از آیات، آلتی است که در آنها تعبیر به قضی، ح‌کف و نهی آمده مثلاً آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»<sup>۳</sup> اینجا گفته شده اذاً قضی الله و رسوله یعنی قضی هم به خدا تبارک و تعالی نسبت داده شده و هم به پیغمبر، یا «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَيَأْتُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ خَائِرَتًا مِنْ دُونِهِمْ فَمَا ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَدْرِوْنَ صَوْرَةَ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ جَنَّةُ كَاذِبِينَ»<sup>۴</sup> اینجا هم حکم به پیغمبر نسبت داده شده است، یا «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

<sup>۱</sup> سوره احزاب، آیه ۶

<sup>۲</sup> سوره مائده، آیه ۵۵

<sup>۳</sup> سوره احزاب، آیه ۳۶

<sup>۴</sup> سوره نساء، آیه ۶۵

فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ<sup>۱</sup>. پس این الفاظ که به پیامبر نسبت داده می‌شوند دلیل بر این است که این امور از پیغمبر صادر شده؛ وقتی می‌گوید قضی الرسول، حکم الرسول و نهی الرسول این یعنی قضاوت، حکم کردن و نهی کردن همه از پیغمبر صادر شده. اگر از ناحیه رسول نباشد که این تعبیرات به کار نمی‌رود و علاوه بر این در بعضی از آیات حکم و نهی پیامبر به صورت مستقل و در کنار امر و نهی خداوند ذکر شده؛ اگر پیغمبر در مقام بیان احکام می‌خواست سخن بگوید تعبیر به قضی و ح کفم نمی‌شد، حتی در مورد تعبیر «قال» هم بحث و اختلاف است که آیا این قول مستقل از قول خدا است یا نه؟ اما حداقل اگر در مورد قال اختلاف باشد اما این قضی، ح کفم و نهی ظهور روشنی دارد که پیغمبر یک دستور مستقلی دارد.

### نتیجه:

لذا از مجموع این آیات استفاده می‌کنیم که پیامبر اکرم علاوه بر مقام تبلیغ احکام الهی یک مقام دیگری دارد، اسم آن مقام را هر چه می‌خواهید بگذارید: ریاست، خلافت الهی، ریاست امور دین و دنیای مردم؛ اگر به یاد داشته باشید در باب اثبات شان حکم برای پیغمبر بحث کردیم و به بعضی از آیات هم اشاره کردیم، پس پیغمبر یک منصب و مقامی دارد که از آن مقام و منصب می‌تواند امر و نهی کند و امر و نهی او مولوی است یعنی بر موافقت و مخالفت امر و نهی پیامبر ثواب و عقاب مترتب است. شاهدش هم این است اطاعت و عصیان پیغمبر مستقلاً ذکر شده اما وقتی در مقام تبلیغ سخنی می‌گوید وقتی حکم الهی را بیان می‌کند دیگر نهی ندارد و نه امر و بر مخالفت و موافقت پیامبر هم ثواب و عقابی مترتب نیست اگر یک وقت پیامبر در این مقام هم امری داشته باشد حمل بر ارشاد می‌شود یعنی ارشاد به آنچه که خداوند تبارک و تعالی گفته.

پس به استناد این چهار دسته از آیات ما پیامبر را مأذون از ناحیه خداوند برای تصرف، جعل حکم و صدور حکم می‌دانیم و این نظریه معروف به نظریه تفویض است و در جوامع روایی هم همین تعبیر به کار رفته است.

**سوال:** این آیات اثبات نمی‌کند که اگر پیامبر حکمی را صادر کرد از جانب خودش است بلکه حکمی که صادر می‌کند با توجه به نفس الامر و لوح محفوظ است.

**استاد:** این مسئله هیچ منافاتی با این ندارد، بله؛ عرفاً هم می‌گویند پیغمبر به واسطه سرعت وجودی که پیدا می‌کند و اتصال با حقیقت آن عالم پیدا می‌کند، به مصالح و مفاسد احاطه پیدا می‌کند جعل حکم می‌کند؛ حال اگر بر اساس اطلاع از آنها حکمی را جعل کند باز هم این جعل را به پیغمبر نسبت می‌دهیم. پس این جعل متعلق به پیغمبر است ولی پیغمبر بر اساس اطلاعی که از مصالح و مفاسد دارد این جعل را می‌کند.

<sup>۱</sup>. سوره حشر، آیه ۷